



حافظ
ز روی دوست، دل دشمنان چه در باید
چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا

صفحه آخر

همشهری: www.hamshahrionline.ir
سایت روزنامه: newspaper.hamshahrionline.ir

دفتر مرکزی: تهران، خیابان ولیعصر (عج)، کوچه شهید سیدکمال فرشی، شماره ۱۴
کدپستی: ۱۹۶۶۶-۲۵۹۵۶ | تهران، صندوق پستی ۱۹۳۹۵۵۴۴
تلفن: ۰۲۲-۲۳۰۲۳۰۰۰ | فاکس: ۰۲۲-۴۶۰۶۰۷۲

توزیع و اشتراک:
موسسه نشرگستر امروزیون
تلفن: ۰۲۱-۲۱۴۲۰۹۱۳

پدیرش آگهی: ۸۳۳۲۱۰۰۰
چاپ: همشهری
تلفن: ۰۲۸۰۰۵۰۰۰

خانواده:
مدیر: محمدتک فلاح
مدیر: عاطفه عسگری نیا
تدوین:
مدیر: عیسی محمدی
مدیر: عاطفه مرآتی
سرنخ:
مدیر: جواد عزیزی
مدیر: محمد جعفری
دانشپناه:
مدیر: ساسان شادمان
فرهنگ شهر:
مدیر: فرامان شیرزادی
طرح و گرافیک:
مدیر: محمدعلی حلیمی

سیاسی و دیپلماتیک:
مدیر: حسین ارجلو
مدیر: علی تریلی
شهرنگار:
مدیر: سیمین برادران
مدیر: فقیهه طباطبایی
اقتصاد:
مدیر: سروش خسروی
مدیر: مریم موسی پور
تماشاگر:
مدیر: امیر محمد یعقوب پور
مدیر: لیلی خرسند
ایران شهر:
مدیر: زهرا عباسی

گرنویچ

۱۶ شغله و بیکار!



یک زن چینی به خاطر اینکه سال‌ها چند شغل داشته و در تمام این سال‌ها هم هیچ کاری نمی‌کرده، به اتهام کلاهبرداری دادگاهی شده است. این زن در طول ۳ سال اخیر، کارفرماهای مختلفی را فریب داده و همراه ۱۶ حقوق دریافت می‌کرده است و نکته اینجاست که او در تمام این مدت کاملاً بیکار بوده است. کاری که او، با همکاری شوهرش می‌کرده، این بوده که هر ماه به چند مصاحبه کاری می‌رفته و شغلی جدید می‌گرفته و با فریبکاری، هیچ اطلاعات درستی به کارفرما نمی‌داده. او همین مصاحبه‌ها را به عنوان ملاقات با مشتری‌ها به کارفرماهای متعدّدش معرفی و وانمود می‌کرده که برای فروش محصولات در ماموریت‌های مختلف است. این زن اما بالاخره گیر افتاده و حالا ممکن است به سال‌ها زندان محکوم شود.

زندگی بعد از ۲۰۰ سال غیبت



یک گروه اکتشافی در برزیل، درختی را پیدا کرده که گمان می‌رفت ۲۰۰ سال پیش کاملاً منقرض شده است. این گروه که از داوطلبانی از سراسر دنیا تشکیل شده، در کمال تعجب این درخت را که از خانواده راج بوده، کشف کرده است. نمونه‌های این درخت بومی، آخرین بار حدود ۲۰۰ سال پیش دیده و ثبت شده بود و گمان می‌رفت مدت‌ها پیش منقرض شده باشد. جالب این است که این نمونه، در مناطق شهری پیدا شده و گروه اکتشافی، حسایی از این مسئله سرذوق آمده است. این گروه دوستدار محیط‌زیست، با هدف پیدا کردن گونه‌های منقرض شده، جست‌وجوهای گسترده‌ای را از سال ۲۰۱۷ شروع کرده و این نوع درخت، یکی از موارد پر جست‌وجوی آنها بوده است.

نجات معجزه‌آسای دختر در جنگل



گم شدن یک دختر خردسال در مناطق جنگلی در میشیگان، به یک بحران ملی در آمریکا تبدیل شده بود، اما وقتی که این دختر، در کمال آرامش پیدا شده، به سوژه رسانه‌های دنیای تبدیل شده است. بعد از گم شدن این دختر خردسال لشکری از افسران پلیس، نیروهای داوطلب، پهبادهای و سگ‌های زنده‌یاب جست‌وجو را شروع کردند و در نهایت، این دختر را در حالی که در آرامش کامل سرش را روی یکی از سگ‌های همراهش گذاشته و خوابیده بود پیدا کردند. در همان حال، سگ دیگر، اطراف این دختر نگهبانی می‌داد. این دختر، هنگام غروب، به همراه ۱ سگ خانواده، از منزل خارج شده بود و در نهایت، حدود نیمه‌شب پیدا شد.

فراخوان



بی تعارف و تکلف مثل همین مستن کو تاهکی که می‌پسینید، ما منتظریم تا نوشته‌هایتان درباره مسائل روزمره، مشکلات و دغدغه‌هایتان را برای ما ارسال کنید. اگر اهل طنز و کار یکتا نور و طراحی هم هستید جایزتان اینجا محفوظ است. متن یا طرح تان که آماده شد یک تماس با شماره ۰۲۲-۲۳۰۲۳۰۶۶ بپذیرد تا برای رساندنش به ما، راهنمایی تان کنیم.



بر دیوار کافه

این روزها جای عصر را که دم می‌کنم، سالن زودتر از انتظارم کم‌نور می‌شود. دیگر از عصرهای کشدار تابستان خبری نیست و من هنوز به خانه‌ای که زود نور آفتاب از آن روزی می‌گرداند، عادت نکرده‌ام. دیروز عصر دیگر با تکلیفی خردم و خانه را تحمل نکردم و به کتابفروشی نز دیک خانه رفتم. چرخ بین کتاب‌ها زدم و گذر زمان را فراموش کردم. قصد خرید کتاب نداشتم، همین که کمی از حال و هوای غروب فاصله بگیرم و لحظات گرگ و میش عصرگاهی را رد کرده باشم، برآیم کافی بود. اما فروشنده جلو آمد و در حالی که ۳ کتاب در دست داشت، گفت: «این ۳ تارو ببینید.» او مأموریتش را انجام داد و رفت و من در برابر و سوسه خرید کتاب، باز هم سست شدم. نام مر حوم احمد رضا احمدی کمک بزرگی بود تا بین ۳ کتاب، انتخاب راحت‌تری داشتم. باشم. «بر دیوار کافه» را برداشتم و برای شروع خواندن کتاب، میزی دنج در کافه حیاط کتابفروشی را انتخاب کردم. قبل از شروع در اینترنت چرخ می‌زدم تا درباره کتاب بخوانم و بدانم چه جهانی در کلمات مر حوم احمدی منتظرم است؛ چیزی که دستگیرم شد، این بود: «خواندن از کارگردانی در پاریس که بعد از فراز و نشیب‌های بسیار، پیشنه‌ای برای ساخت فیلم دارد و می‌خواهد از نوشته‌های روی دیوار یک کافه به عنوان ایده استفاده کند.» قهوه را سفارش دادم و خیال کردم قرار است با عطر قهوه و کتاب، تا پیاده‌روهای پرشور پاریس بروم و در دل خوشحال بودم از این انتخاب هوشمندانه که من را از غروب دلگیر خانه تا کافه و از کافه‌ای در خیابان پاسداران تهران تا پاریس خواهد برد.

کتاب را شروع کردم، اما خبری از حال خوشی که انتظار داشتم نبود. دیوار نوشته‌ها من را به دنیای آدم‌های متفاوتی رساند که از جنگ جهانی دوم جان سالم به در برده‌اند، اما هنوز زندگی به آنها برنگشته است. شرایط چنان واقعی و دور از لطافت روایت شده بود که در لحظاتی تعجب می‌کردم از توانمندی شاعری که بلد است به وقت تلخ‌نوشتن، در تخیل و شعر را به روی کلماتش اینچنین خوب بیند. ۴۰ صفحه از کتاب را خوانده بودم که یکباره نگاهم به کافه و آدم‌های اطرافم تغییر کرد. اگر در دل کافه‌ای در پاریس این همه رنج و قصه حضور داشته است، چرا در همین کافه و در همین میزهای اطراف من خبری از قصه‌ای تازه نیاشد؟ کتاب را بستم و چشمانم را چرخاندم. گوشه صفحه اول کتاب با مدادی کمرنگ نوشته: «جوانی مر تب چندبار به ساعتش نگاه کرد، به تلفنش سر زد، تماس گرفت، کسی بر نداشت، ساعتش را نگاه کرد، گل مریم را روی میز جا گذاشت، جای را حساب کرد و رفت.» احساس کردم پشت این چند جمله، کلماتی به صف شده منتظر نوشته شدن هستند. بلند شدم و از کافه تا خانه به گل مریم و جوان و تلفن‌های بی پاسخ فکر کردم.

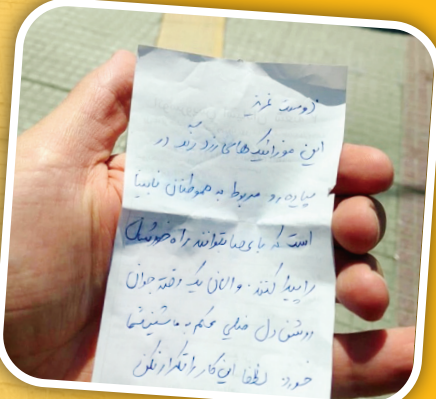


قصه شهر

مسیر زرد برای عصای سفید



می‌شوم چه می‌توانیم بکنیم؟ اول اینکه وقتی با کسی که مسیر خطوط زرد رنگ را به هر طریقی می‌بندد - از طریق یک مسیر، پارک ماشین یا هر شیوه دیگری - روبه‌رو می‌شوم، از او بخواهم که این مسیر را باز کند. دوم اینکه اگر دیدیم که این مسیرهای زرد اشتباهانه نقطه نامتی می‌رسند، با سازمان زیباسازی شهرمان تماس بگیریم و از آنها بخواهیم که این مشکل را رفع کنند. سوم و از همه مهم‌تر اینکه در مورد این خطوط و علت بودنشان، اطلاع‌رسانی کنیم. شاید شما هم دوستانی دارید که نمی‌دانند ماجرای موزاییک‌های زرد رنگ چیست، در میان گذاشتن همین نکته‌های کوچک زندگی شهری با همدیگر، زندگی را پسر از جزئیات دوست‌داشتنی می‌کند.



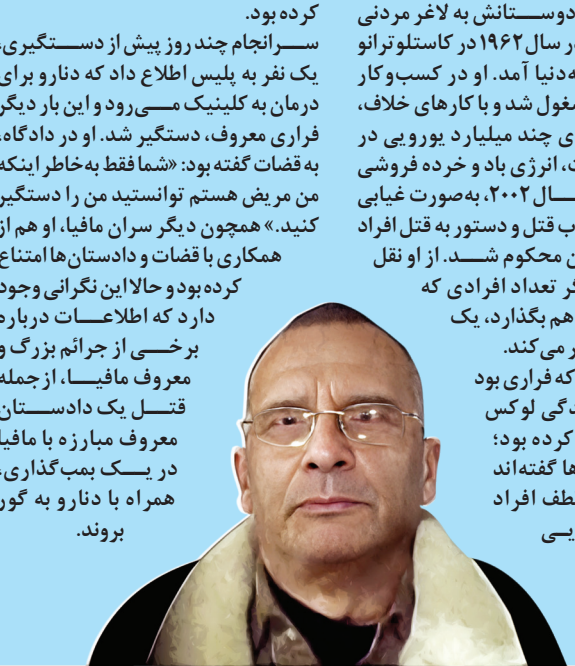
وقتی با کسی که
مسیر خطوط زرد
را به هر طریقی
می‌بندد از طریق سد
معبر، پارک ماشین
یا هر شیوه دیگری
روبه‌رو می‌شویم، از
او بخواهیم که این
مسیر را باز کند

پایان آخرین پدرخوانده



که برایش کار می‌کردند، از جمله تاجران و سیاستمداران، به حساب‌های بانکی متعدد و پنهانی‌اش دسترسی داشت و معروف است که همیشه لباس‌ها و ساعت‌های بسیار گرانقیمت به تن داشت. یکی از مشخصات در دستگیری او، نبود عکس از این پدرخوانده مافیای بود چون آخرین عکس‌هایی که پلیس در اختیار داشت، در دهه ۹۰ و ۹۰ میلادی از او گرفته شده بود. اما به لطف کمک برخی افراد مافیای که با پلیس همکاری می‌کردند و با کمک فناوری‌های نوین، چهره او به‌صورت دیجیتال بازسازی شد و همین به پلیس کمک زیادی کرد تا سرانجام این رئیس مافیای را دستگیر کند. مسئله دیگر این بود که او همیشه از دادستانی و پلیس جلو بود؛ در طول ۲۰ سال، هر بار که پلیس می‌خواست به مخفیگاه او حمله کند، دنا رو به‌نحوی مطلع می‌شد و فرار می‌کرد و به جای دیگری می‌رفت. پلیس گفته که او در این سال‌ها، با دیگر اعضای ایتالیایی از طریق «پیتسینی» در ارتباط بوده است؛ یعنی از طریق تکه‌های کوچک کاغذ که پیام‌ها، بیشتر مواقع به رمز، روی آن نوشته می‌شود و البته بارها پلیس آنها را ردگیری کرده بود.

سرانجام چند روز پیش از دستگیری، یک نفر به پلیس اطلاع داد که دنا رو برای درمان به کلینیک می‌رود و این بار دیگر فراری معروف، دستگیر شد. او در دادگاه، به قضات گفته بود: «شما فقط به‌خاطر اینکه من مریض هستم توانستید من را دستگیر کنید.» همچون دیگر سران مافیای، او هم از همکاری با قضات و دادستان‌ها امتناع کرده بود و حالا این نگرانی وجود دارد که اطلاعات درباره مرخصی از جرم بزرگ و معروف مافیا، از قتل یک دادستان معروف مبارزه با مافیای در یک بمب‌گذاری، همراه با دنا رو به گور بروند.



دنا رو که بین دوستانش به لاغر مردنی معروف بود، در سال ۱۹۶۲ در کاستلوترانو در سیسیل به دنیا آمد. او در کسب و کار خانوادگی مشغول شد و با کارهای خلاف، یک امپراتوری چند میلیاردری در بخش ضایعات، انرژی باد و خرده فروشی ساخت. در سال ۲۰۰۲، به‌صورت غیابی به‌خاطر ارتکاب قتل و دستور به قتل افراد دیگر به زندان محکوم شد. از او نقل شده که اگر تعداد افرادی که کشته را کنار هم بگذارند، یک گورستان را پر می‌کند. او حتی وقتی که فراری بود هم سبک زندگی لوکس خود را حفظ کرده بود؛ دادستان‌ها گفته‌اند که دنا رو به لطف افراد سطح بالایی

دریچه

یک مزرعه عشق



مهابت خسرو شاهی
عمل سنجید؛ همه حرف زدند

لی ویلسون، کشاورز اهل کانزاس ایالات متحده در پنجاهمین سالگرد ازدواج با همسرش، محصول ۸۰ هکتار زمین زراعی را به همسرش هدیه داد محصول این مزرعه ۸۰ هکتاری، ۱۰۰ میلیون شاخه گل آفتابگردان است که به مدت ۳ ماه، کاشته و نگهداری شده‌اند تا در روز موعود، ویلسون بتواند آنها را به همسرش هدیه دهد. این گل‌ها از شاخه جدا نشده‌اند، بلکه «به» هس و ویلسون برای دیدن این هدیه بی‌نظیر به این مزرعه آمد. دلیل انتخاب این گل،

داستان این گل‌های آفتابگردان و زیبایی آنها به قدری هیجان‌انگیز بود که مردم برای دیدن این مزرعه و ثبت عکس یادگاری با آن، از کیلومترها دورتر به این مزرعه آمدند. به همین دلیل جاده ۵۴ در نزدیکی شهر کانزاس برای چند ساعت کاملاً بسته شد.

رنه ویلسون، همسر لی ویلسون این کار همسرش را بی‌نظیر، تکرار نشدنی و به یادماندنی خواند. رنه با دیدن گل‌ها آنها را زیباترین و کامل‌ترین هدیه سالگرد ازدواجش از گذشته تاکنون عنوان کرد.

قرار است این مزرعه به همین شکل دست‌نخورده باقی بماند تا آفتابگردان‌ها جلوه‌ای برای زیباتر شدن جاده باشند و افراد بتوانند برای ثبت عکس یادگاری به این مکان بیایند.



عکس نوشت

دیدار در ضیافت



یکی از مراسم بسیار قدیمی و مورد علاقه در بین ترکمن‌ها، برگزاری مسابقات کشتی ترکمنی (کشتی با شال) است که در پایان مراسم عروسی در یک محوطه باز در حیاط صاحب جشن یا حضور پهلوانان ترکمن برگزار می‌شود. گورش در زبان ترکمنی به معنی «دیدار» است و ترکمن‌ها این اسم را به کشتی سنتی خود داده‌اند که به نظر به معنی «مواجهه رودررو» در این نوع کشتی است. کشتی گورش جزو میراث ناملموس ترکمن‌ها به حساب می‌آید که از جمله شیوه‌های ماندگاری فرهنگ پهلوانی و جوانمردی در بین طوایف ترکمن است. گورش آن قدر برای مردم منطقه اهمیت دارد که هیچ جشنی بدون آن برگزار نمی‌شود و این مسابقات با صاف آرای بهترین‌های گورش و آلیش کشتیور و دنیا با حضور کشتی‌گیرانی از گلستان و استان‌های خراسان برگزار می‌شود.